

نقاط عطف جنبش زنان و رویکرد از بالا

نقدی بر مقاله شادی صدر

«نگاهی به موقعیت جنبش زنان پس از انتخابات؛ قانون ظروف مرتبطه»

چاپ شده در روزنامه شرق ۲۲ آذر ۸۴، شماره ۶۴۹

کاوه مظفری

بی شک اقدامات نوآورانه ای که توسط بسیاری از فعالین مسائل زنان، طی چند سال گذشته بوقوع پیوسته است، دلیل انکارناپذیری بر وجود جنبش زنده و پویای زنان در ایران می باشد. رشد و گسترش جریانات فمینیستی و تکاپوی فعالین مسائل زنان دیگر مجالی برای جدل های انتزاعی محض باقی نمی گذارد. البته باید توجه داشت که جنبش زنان در حال حاضر در سطح طبقات متوسط شهری ایران جریان دارد و استفاده از تعمیم های کلان برای اتصال هر گونه از تحولات در عرصه ی مسائل زنان به جنبش زنان خطایی تئوریک است. مسلماً تحولاتی در راستای تحقق برخی از خواسته های زنان صورت پذیرفته است، اما توجه به سطوح مشارکت زنان در پیشبرد این تغییرات، برای تحلیل و توضیح علمی ضروری است. تنها با نگاهی «جامع» می توان ماهیت و نقاط اوج و نهفتگی این جنبش را مشاهده نمود. و لازمه چنین دید جامعی پرهیز از نگرش مقطعی به وقایع و تحولات اجتماعی است. فرایندها و نمودهای جنبش زنان صرفاً محدود به یک دوره زمانی خاص و یا سلسله ای از وقایع مشخص نیست، بلکه پیامد تحرکات و تغییرات بطئی و آرامی است که سابقه ای بسیار طولانی دارد. جنبش زنان ایران به مانند تمامی جنبش های اجتماعی در سطح جهان دارای دوره های متفاوتی از بروز و ظهور است. اما در معنای «جنبش های نوین اجتماعی» می توان آن را محدود به بازه زمانی پایان جنگ (آغاز دوره سازندگی) تا امروز دانست که در طول این مدت به شکلی باورنکردنی توسعه یافته است. البته این به معنای انکار و نادیده گرفتن نهضت های زنان در گذشته نیست، در حقیقت تلاش هایی که از دوره مشروطه به بعد در ایران اوج گرفت را باید پایه گذار جریانات و جنبش زنان در ایران قلمداد نمود. با این وجود در این مقاله سعی شده است که صرفاً به بررسی وقایع اخیر و نقد «رویکردهای از بالا» پرداخته شود.

مجموعه اتفاقاتی که در خردادماه ۸۴ در ایران رخ داد (انتخابات ریاست جمهوری و مسائل همراه با آن) از نگاه بسیاری، تغییراتی در «ساخت فرصت های سیاسی» در ایران ایجاد نمود. جنبش زنان نیز در این دوره با بهره گیری از فرصت فراهم آمده توانست به توسط همگرایی و همکاری طیف های متفاوت خود، اقداماتی فراگیر و بی سابقه را در جهت «اعلام» مطالبات خود به انجام رساند. تجمع ۲۲ خرداد در مقابل دانشگاه تهران را می توان نقطه اوج این سلسله فعالیت ها برشمرد. اما یکجانبه نگری و بزرگ تر از حد واقعی جلوه دادن حوادث نه تنها کمکی به جنبش زنان نخواهد کرد که برعکس باعث متوهم شدن فعالین این عرصه می گردد. اگرچه این تجمع از حیث گستردگی بی نظیر بود اما نباید تمام جنبش زنان را در آن خلاصه نمود. خانم صدر در مقاله خود بشکلی از اتفاقات خردادماه یاد می کند، گویی پیش و پس از آن جنبش زنان هیچ گونه نمودی در جامعه نداشته است. عنوان کردن تجمعات مقابل دفتر ریاست جمهوری و یا راهیابی زنان به استادبوم آزادی به عنوان «تنها» اقدامات جنبش زنان کمی عجیب به نظر می رسد. جنبش زنان تقریباً از سال ۸۰ به این سو در برنامه های متنوع، به شدت خود را در عرصه های عمومی (که پیش از این مختص مردان بود) مطرح ساخته است و این جریان همچنان ادامه دارد. برچسب به «کما» رفتن جنبش زنان به هیچ رو با واقعیت های موجود تطبیق ندارد. تجمعی که در روز جهانی فقر (۱۷ اکتبر) مقابل سینما بهمن تهران برگزار شد، مراسمی که به مناسبت روز جهانی ایدز (اول دسامبر) توسط بسیاری از فعالین زنان تداریک دیده شده بود و تجمع روز جهانی حقوق بشر (۱۰ دسامبر) در مقابل پارک دانشجو، نمونه هایی از زنده بودن جنبش زنان، بعد از انتخابات هستند. به جرأت می توان گفت که بعد از انتخابات هیچ جریانی در داخل کشور به اندازه جنبش زنان تحرک و پویایی نداشته است.

شرایطی که ایشان به «کما» تشبیه می کنند و آن را ناشی از «شوک» انتخابات می دانند، نمی تواند تبیین گر مناسبی برای مسائل پیش رو باشد. در زمینه جنبش های اجتماعی و دوران های اوج و فرود آنها، صاحب نظران بسیاری تحقیق کرده اند. به اعتقاد «آلبرتو ملوچی»، جنبشهای اجتماعی غالباً میان دوره های کوتاه مدت فعالیت شدید (آشکاری) و دوره های بلند مدت نهفتگی (Latent Periods) در نوسان هستند. در مرحله آشکاری، بعد عریان عمل در شکل تظاهرات ها، ابتکارات عمومی، فعالیت های رسانه ای و ... غالب است و سطح بالای همکاری و تعامل میان کنشگران متکثر وجود دارد. در مقابل دوره های نهفتگی، فعالیت های بطئی جنبش را در بر دارد، دوره ای که بسیاری از منابع ساختاری جنبش تقویت، منسجم و تجهیز می گردد تا در اقدام و مبارزه ای خاص نمود و بروز یابد و در جهت اهداف جنبش هدف گیری شود. به هیچ رو نباید دوران نهفتگی را مترادف با تعلیق جنبش تلقی نمود، بلکه مرحله ایست که احیای مجدد جنبش در شرایط مناسب را در پی دارد.

خانم صدر بر این عقیده است که جنبش زنان در ماه های اخیر نسبت به مسائلی که «خلاف اهداف» این جنبش قلمداد می گردد، ناتوان و خاموش بوده و به عنوان مثال واکنشی در برابر تغییر نام «مرکز امور مشارکت زنان به دفتر امور زنان و خانواده» از خود نشان نداده است. آیا به راستی هدف جنبش زنان را باید به اسامی و ظواهری مانند نام یک مرکز دولتی تقلیل داد؟ آیا واقعاً اهداف جنبش زنان، که توانسته است با وجود محدودیت های بی شمار به رشد خود ادامه دهد، مسائلی از این دست است؟ پاسخ به این سوال و در حقیقت بررسی اهداف واقعی جنبش زنان بستگی به رویکرد افراد در تحلیل و خاستگاهی دارد که آنان متناسب با آن خود را نسبت به جنبش زنان تعریف می کنند. یعنی اینکه درک افراد نسبت به شرایط بستگی بسیاری به موقعیت و جایگاهی دارد که آنان در ساختار روابط اجتماعی اشغال می کنند. رویکرد «از بالا» همواره با نادیده گرفتن بخش بزرگی از واقعیت همراه است، خانم صدر با نگرش و موضعی که نسبت به مسائل اخیر اتخاذ کرده اند بسیاری از وقایع را مورد بی توجهی قرار داده اند و یا با نگاهی گذرا، رها کرده اند. اما در مقابل رویکرد از بالا، تاکید این نقد بر ارجحیت «زاویه دید از پایین» است. اگرچه در بازی الفاظ ممکن است که هر دو نگاه ناقص به نظر برسند اما در حقیقت همانگونه که در بسیاری از متون و ادبیات فمینیستی اشاره گردیده، نگاه از پایین برخوردار از نوعی «مزیت شناختی» می باشد. یعنی از آنجایی که زنان در ساختار جوامع مردسالار در موقعیتی فرودست قرار دارند، نوع نگاه آنان به مسائل نه تنها حاوی نگرشی زنانه است بلکه همراه با شناخت آنان از ایدئولوژی مردسالارانه نیز می باشد. با توجه به این استدلال برای بررسی اهداف جنبش زنان و در مجموع بررسی ابعاد و مسائل آن بسیار شایسته تر است که تمامی واقعیت بررسی گردد. اگر با تحلیلی جامع تر به شرایط و اهداف این جنبش بپردازیم، هدف و مسئله اصلی جنبش زنان، تغییر مناسبات ناعادلانه و مردسالارانه است که در جامعه رواج دارد. این تغییر منحصر به ظواهر و یا تنها تغییر قوانین نیست، یعنی تنها «برابری حقوقی» مدنظر زنان نمی باشد، بلکه «عدالت حقیقی» را جستجو می کنند. عدالتی که مبتنی بر نوع انسان است و از طریق تغییر نگرش ها، رفتار و ساختارهای واقعی (بطور همزمان) حاصل می گردد.

یکی دیگر از نقاط مبهم بحث خانم صدر عدم تفکیک و بررسی صحیح شرایط و ویژگی های جنبش است. استدلال ایشان مبنی بر «پراکندگی» و عوارض ناشی از آن بر جنبش زنان خالی از اشکال نیست. به نظر خانم صدر فاصله میان فعالین مسائل زنان «بیشتر از تنوع و تکثر، پراکندگی را به ذهن القا می کند». اما چرا به نظر ایشان این تکثر نشانه پراکندگی است و در حقیقت معیار همگرایی و همکاری جنبش زنان چیست؟ تفاوت جنبش زنان با روابط بوروکراتیک حاکم بر احزاب سیاسی از نظر ایشان کجاست؟ آیا طیف گسترده ای که خانم صدر «فعالین دولتی زنان» را هم به آن اضافه کرده اند، می تواند یکپارچه باشد؟ توجه به افتراقات و نقاط ممیزه این طیف بسیار اهمیت دارد. جنبش های اجتماعی علاوه بر همکاری اعضا و سازمان ها، دارای «رقابت» بین آنها و همچنین طیف مخاطبان متفاوت نیز می باشند. توجه به این تکثر؛ اهمیت دادن به هویت های متنوع درون جنبش زنان است. در واقع جنبش زنان، متشکل از روابط میان هویت های متکثر است تا جایی که این هویت ها، در هم ادغام نشوند. تمایل به تمرکزگرایی در راستای واقعیت جنبش زنان نیست. کاملاً برعکس به جای تاکید بر همگرایی اجباری (ظاهری)، در شرایط حاضر ضرورت تدقیق هویت بخش های مختلف جنبش زنان برای تنظیم روابط و همکاری های آینده، بیش از پیش احساس می شود. امروز جنبش زنان بیش از هر زمان دیگری احتیاج به زمینه سازی و تقویت هویت های

درونی خود دارد. خانم صدر بر این نظر است که «پراکندگی» جنبش زنان تهدیدی «بالقوه» می باشد و در «شرایط محتوم» به پاشنه آشیل جنبش تبدیل می شود. اما درباره این شرایط محتوم هیچ اطلاعاتی داده نمی شود. و اینکه چرا در حال حاضر ناگزیریم برای «بقا» به الزامات و مقتضیاتی تن دهیم. پیشفرض پذیرفتن شرایط محدود و بسته در آینده، تنها به تقویت توهم توطئه کمک می کند.

خانم صدر با این استدلال مقاله خود را پیش می برد که از آنجایی که جنبش زنان در حال پراکنده شدن است، بنابراین استراتژی جنبش زنان باید به سمت «سازماندهی» سوق یابد. در اینجا باز هم شاهد نگاهی از بالا هستیم. همانطور که «پاملا اولیور» اشاره می کند، اصطلاحاتی مانند استراتژی، تاکتیک، رهبری و تقسیم کار، الفاظی است که به طور مشخص در ادبیات نهادهای تصمیم گیری متمرکز (سازمانها) وجود دارد، نه برای جنبش های اجتماعی. در واقع تدوین استراتژی برای جنبش های اجتماعی عملاً بیهوده و غیر ممکن است، از آنجایی که جنبش مرکزیت ندارد و همچنین بسیار سیال و انعطاف پذیر است، همگرایی های موجود در جنبش نمی تواند از سطح تاکتیکی فراتر رود. چراکه جنبش زنان یک «سازمان زنان» نیست که بتوان برای آن استراتژی تدوین نمود. همچنین حتی اگر بپذیریم، که اینکار ممکن است، باید توجه داشت که تقویت روابط یا همان «سازماندهی» مسئله ای نیست که بتوان به عنوان استراتژی از آن یاد کرد، یعنی اینکه سازماندهی روابط، ضرورتی ابتدایی تر است و استراتژی بنابر تعریف کلاسیک باید در راستای هدف تنظیم شود. نقطه ای که خانم صدر از آنجا وارد جنبش زنان شده اند و همچنین نگاهی که ایشان از این جایگاه به جنبش زنان دارند، منجر به چنین استدلال هایی می گردد. در حقیقت بر خلاف ادعاهایی که ایشان در طول مقاله دارند، مبنی بر جنبش «بدون سر» و فاقد «لیدر»، بحث تدوین استراتژی، نقض غرض می باشد. از آنجایی که جنبش زنان متولی ندارد، حتی اگر تدوین استراتژی ممکن باشد، چه مرجعی آن را تدوین می کند و چه ضمانتی وجود دارد که بخش دیگری از جنبش، استراتژی متفاوتی را تعیین نکرده و به کار نیندد.

عقل جمعی جنبش زنان و برآیند حاصل از عمل جمعی فعالین این حوزه مدلی از روابط شبکه ای را ایجاد نموده که تاکنون توانسته است «همکاری / رقابت» درون این جنبش را تنظیم و تقویت نماید. البته این به معنای خودبخودی بودن این روابط نیست، بلکه بیشتر بر مشارکت تمامی فعالین تاکید دارد. فعالیت سازمان های درون جنبش زنان، بعلاوه ی ائتلاف های کوتاه مدتی که برای اجرای برنامه ای خاص شکل گرفتند، الگوی مناسبی را بدست داده که جنبش زنان نه تنها به «بقای» خود ادامه می دهد، بلکه به عنوان جنبشی «پیشرو» الگوی بسیاری از دیگر جریانات اجتماعی قلمداد می گردد. شکلگیری ائتلاف های مقطعی بین سازمان هایی از جنبش زنان که بر روی طیف گسترده آن، نزدیک به هم قرار دارند، می تواند به تحکیم هویت و تدقیق مطالبات منتج گردد. اینک جنبش زنان به جایی رسیده است که مطالبات خود را مشخص تر ساخته و اولویت های اجرایی را برای آنها مدنظر قرار دهد. این موضوع تنها از طریق گسترش روابط میان همه گروهها و همچنین همکاری های مشترک میان گروههایی که هویت مشترکی دارند میسر است.